

بلغارستان

شماره مسلسل ۳۵۹

سال سی و یکم

امرداد ماه ۱۳۵۷

شماره پنجم

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن

یادداشت‌های سفر بلغارستان

- ۲ -

مجلس بحث فرهنگ به مدت چهار روز ادامه داشت، در همان هتل «اروپای نو» که ما منزل داشتیم. عنوان بحث «فرهنگ و رشد متوازن شخصیت انسان» بود. جلسه با حضور یک هیئت شصت نفری بلغاری و عده‌ای ناظر، و حدود پانزده تن مدعو خارجی، از جانب خانم ژبوکوا وزیر فرهنگ بلغارستان گشایش یافت. خانم وزیر که «هنوزش آب در جوی جوانی است»، گندمگون و باریک، با سیمای هوشمند و عصب‌های بیدار، خطابه بلیغی ایراد کرد. طی آن به همه جوانب فرهنگ در زندگی بشر امروز اشاره نمود، و با آنکه در دایره «رالیسم سوسیالیستی» حرف می‌زد، دید او عاری از گسترده‌گی و انعطاف نبود.

زبان رسمی جلسه بلغاری و روسی و انگلیسی بود، و هر خطابه در آن واحد

به دو زبان دیگر ترجمه می‌شد. به هر يك از ما دستگاه كوچك كيرنده‌ای داده شده بود كه با كمك آن می‌توانستیم به ترجمه‌ای كه دلخواه‌مان بود گوش بدهیم. سخنرانی هائی كه از جانب نمایندگان كشورهای سوسیالیستی ایراد می‌شد، طبیعی بود كه در يك مشی فكری معینی سیر كند، با این حال نه آن چنان بود كه یكنواخت و ملال‌آور باشد، تزئین شده با نقل‌قول‌های متعدد از ماركس، انگلس و لنین؛ و در هر حال، برای من كه نخستین بار با چنین وفوری با دیدماركسیستی فرهنگ آشنا می‌شدم جالب توجه بود.

تفاوت لحن زمانی به گوش خورد كه نماینده نیچریه كه مجسمه ساز و سیاه قوی هیكلی بود، پشت تریبون رفت، و در مقدمه سخن خود خط بطلان بر همه خوشبینی‌ها كشید، بدین معنی كه گفت كه بشر ذاتاً موجود شریری است، تنها جاننداری است كه هم‌نوع خود را می‌كشد، در حالی كه هیچ حیوانی چنین كاری نمی‌كند؛ و امیدی به بهبود او نمی‌رود و همینگونه كشت و كشثار و غارت و انهدام ادامه خواهد یافت.

مجلس قدری یكه خورد، ولی چون گفت كه توضیح بیشتر را به بعد مو كول خواهد كرد، كسی حرفی نزد. بطور كلی در پایان هر جلسه مقداری بحث و اظهار نظر راجع به سخنرانیهای ایراد شده صورت می‌گرفت. محیط بحث آزاد و دوستانه بود و با آنكه اكثریت قریب به اتفاق مجمع را پروردگان فكر سوسیالیستی فرهنگ تشكيل می‌دادند، اظهار نظر معارضی اگر بود، با خوشروئی تمام شنیده می‌شد.

سخنرانی من همان بعد از ظهر روز اول تحت عنوان « فرهنگ، سرچشمه تعادل » به زبان انگلیسی ایراد گردید.

مطلب را به این صورت آغاز كردم كه اگر انسان ابتدائی (كه تنها موجود برخوردار از شعور بود)، تفكر فرهنگی در خود ایجاد نمی‌كرد، چه بسا كه دستخوش عدم تعادل می‌گشت، و از ادامه زندگی انسانی خویش باز می‌ماند، زیرا

به سبب همین آگاهی، عدم موازنه‌ای میان خواست‌ها و دریافت‌هایش (آنچه از طبیعت می‌خواست و آنچه طبیعت به او می‌داد) پدید آمده بود. این خلاء تنها توانست از طریق فرهنگ پر شود. آنگاه به دو تیره مذهبی و هنری فرهنگ اشاره کردم و گفتم که این دو از همان آغاز در حالت دوگانه «وفاق و نفاق» به سر می‌برده‌اند. در پایان، با اشاره‌ای خیلی کوتاه متذکر شدم که در دنیای امروز، ما از دو سو نسبت به امر فرهنگ احساس نگرانی می‌کنیم: یکی از جانب وسائط ارتباط جمعی Mass Communication (چون تلویزیون و رادیو و غیره...) که فرهنگ ارزان و سطحی در اختیار مردم می‌گذارند و سلیقه آنان را به جانب بنجل‌پسندی سوق می‌دهند. دوم، تمایل مقامات بعضی از کشورها که می‌خواهند فرهنگ را در استخدام سیاست و تبلیغ قرار دهند.

دو تن از حضار که در ردیف هیئت رئیسه هم نشسته بودند، زبان به ایراد گشودند که چنین نیست، و سیاست و فرهنگ از هم جدا نیستند، و وسائط ارتباط جمعی هم می‌توانند خدمتگزار فرهنگ باشد. این ایراد مبین روح رسمی جلسه بود، ولی جوابی که به آن دو دادم، استنباطم این بود که عده زیادی را خشنود کرد. علاوه بر این سخنرانی اصلی، مطالب دیگری نیز در روز آخر عنوان کردم، و آن به اصرار آقای الیت نیکولوف، رئیس‌کنگره بود که می‌خواست پیش از ختم مجلس، چند کلمه دیگر بر زبان آورم. از این رو مواردی را با عجله یادداشت کردم، در حول و حوش آنچه در طی آن چهار روز شنیده بودم.

اشاره اول به نظر همکار نیجریه‌ای بود که نوع بشر را ذاتاً شریرو خوانده بود. گفتم که بنظر من انسان نه ذاتاً بدکار است و نه نیکوکار. هم این است و هم آن، بسته به مورد؛ زیرا موجود عکس‌العمل است، هر مانعی بر سر راه زندگانی خود ببیند، اقتضای طبیعتش آن است که آن را از میان بردارد، حتی اگر لازم شد با خشونت، و اگر می‌بینیم که در میان جانداران، تنها انسان به کشتن هم‌نوع خود دست می‌زند، به سبب همان خصیصه صاحب‌شعور و پیش‌بین بودن اوست، که

قتل را مطمئن ترین وسیله دفع خطر از خود می بیند .

اشاره دوم ناظر به اظهار نظر یکی از اعضای هیئت شوروی (معاون وزارت فرهنگ روسیه شوروی) بود، که در طی سخنرانی رسمی گزارش گونه خود گفته بود: تنها تلقی درست از زندگی تلقی علمی است Scientific Approach و تلقی اشراقی Intuitive Approach پایه و مایه ای ندارد.

گفتم اعتبار علم به جای خود، ولی اشراق فعالیت دیگری از مغز انسان است، که بی کمک آن حتی کشف های علمی نیز صورت نمی بندد. ما اگر بینش اشراقی را از بشر دور کنیم، مغز او را به یک دستگاه مکانیکی تبدیل خواهیم کرد، مانند کامپیوتر که ممکن است کمتر اشتباه بکند، ولی این اشتباه نکردن او به درد زندگی انسان نمی خورد.

چند اشاره دیگر هم بود که از آنها در می گذرم. بعضی از نکته های من مورد ایراد یکی از خانم های عضو هیئت نمایندگی شوروی قرار گرفت. حرف - هایی که بدین مناسبت میان من و این خانم رد و بدل شد، حال و هیجانی در مجلس گذاشت، و آن را قدری از حالت منقبض خود بیرون آورد. وقتی مجلس تمام شد چند تن نزد من آمدند و کلمات محبت آمیزی بر زبان آوردند، ولی دلچسب ترین تعارف ها را از زبان دختر مترجم شنیدم. چون از کنارش می گذشتم، از زحمات او به سبب ترجمه ای که از سخنان من به بلغاری کرده بود، تشکر کردم. جواب داد: لازم به تشکر نیست، ما از حرف هایی که خوشمان بیاید، از ترجمه اش خسته نمی شویم.

سه چهار زن و مرد جوان بلغار بودند که مطالب را بی درنگ و به نحو متوازی ترجمه می کردند. من برای چالاکی مغز و هنر آنها احساس تحسین بسیار داشتم. کاری شبیه به بندبازها و تردست ها، منتها در ذهن. بعضی از آنها به سه زبان بلغاری، روسی، و انگلیسی ترجمه می کردند. انگلیسی آنها را که گوش می دادم بسیار شسته رفته و هموار بود. مغز در يك آن می بایست چهار کار

انجام دهد: بگیرد، ذخیره کند، ترجمه کند، بیان کند.

در طی این جلسه ها فرصت آشنائی با چند تن پیش آمد که سرانجام دوستان خوبی شدیم. یکی خانم بلاگاد ییمیترووا شاعر و نویسنده معروف بلغار بود. بنا به آنچه به من گفتند یکی از سه چهار تن درجه اول های امروز بلغارستان است. ترجمه فرانسه کتابش راجع به ویتنام همراه با ترجمه فرانسه مقداری از شعرهایش را به من هدیه کرد. به او وعده دادم که چند شعرش را به فارسی ترجمه کنم. دیگری دیمیتار از نغودوف بود، نقاش بلغار. مردی پر حال و احساس. فرصت نشد که اصل تابلوهایش را ببینم، ولی جزوه ای حاوی گراور چند تابلو را به من داد که گیرائی و لطف خاصی در آنها هست.

دیگری آقای کرزیستوف و ولسکی بود، از لهستان که اکنون موزه دار موزه گراکو است. مردی شیرین و شیفته شرق. چهار سال در بلوچستان پاکستان به مطالعه درباره زندگی و فرهنگ بلوچها مشغول بوده است، و یکی از متخصص های فرهنگ بلوچی است. سفرهای متعدد به ایران داشته است. عقیده اش این بود که تمدن ایران بالاترین تمدن نیمه غرب آسیاست، که تمدن همه همسایگان دور و نزدیک خود را تحت تأثیر گرفته است.

با همه این کسان، و نیز چند تن دیگر، عمر آشنائی ما بیش از چهار روز نبود، ولی هنگامی که جدا می شدیم، مثل این بود که سالهاست یکدیگر را می شناسیم. چنگک های روح عجیب اند. گاهی سالها با کسی زندگی می کنید، و حتی یک حلقه از هزاران حلقه روح شما به هم نیفتاده اند، و گاه فقط چند ساعت کسی را می بینید، و همان کافی است که احساس تجاذب آنی و خودبخودی بکنید. به یاد همین دوستی ها و آشنائیهای تند گذر بلغاری بود، که روز پیش از ترك بلغارستان این چند خط را در شهر «وارنا» یادداشت کردم، و چون وسیله ارتباط میان من و آن دوستان بیشتر زبان فرانسه بود، آن را به فرانسه نوشتم، نامش را البته شعر نمی گذارم ولی آنچه هست ترجمه اش کم و بیش این میشود:

سفر چیست ؟
پیوستن و گسستن
برق چند دیدار
در جو خاکستری نا منتظر و نا مترقب

سفر چیست ؟
«خدا حافظ» گفتن ،
بی آنکه هنوز «سلام» را به پایان برده باشی
و بی آنکه وقت آن را یافته باشی که بگویی «خوب بود یا نه»
و همه آنچه از نگاه مسافر بر جای می ماند
در رفت و بازگشت خستگی ناپذیرش -
پاره خاطره ای است
معلق بر طاق زواق ذهن
چون طعم شور شنی
چون گرمی خاکستری
در گودی کف دست
طبندۀ هنوز ، از اینکه زمانی آتش بوده است .

وارنا ، ۲ مه

Qu' est - ce que le Voyage ?
Nouer et dénouer
Rayons de Rencontres
dans les grisâtre atmosphère d'innés et d'inattenolu

Qu est - ce que le Voyage ?
Dire «adieu»
Sans avoir encore fini de dire «Bonjour»
et Sans avoir le temps de dire «si c'est bon»
et teur ce qui demeure de Regard du Voyageur
dans sa navette infatigable
C'est un lambeau de Souvenir
Suspendu au fond de la mémoire
Comme le gout Salé du Sable
Comme la Tiédeur du Cendre
dans le Creux de la main
encore palpitant d'avoir été une fois feu

پس از خاتمه کنگره «لیدیپتکین» که راهنمای تازه من بود، آمد تا به اصطلاح «مرا تحویل بگیرد». از آن روز دیگر می بایست قدری به دیدار از کشور پردازم. از جانب وزارت فرهنگ بلغارستان يك برنامه چهارده روزه ای برای من ترتیب داده شده بود که چون وقت ماندن نداشتم، خواهش کردم که به چهار روز تقلیل داده شود.

لیدیا در دانشگاه صوفیه دانشجوی طب بود ولی روزهای فراغتی داشت که می توانست به کار راهنمایی بپردازد. و چون به مدرسه (لیسه) فرانسویها رفته بود فرانسه خوبی حرف می زد. آن چهار روز را به این صورت تقسیم کردیم که روز اول را در صوفیه بگذرانیم، روز دوم به «پلوودیو» برویم، و دو روز آخر به شهر «ورنا» در کنار دریای سیاه.

صوفیه :

چند ساعتی که داشتیم نیمه پیاده، نیمه سواره توی شهر به راه افتادیم. تا عصر همه وسائط نقلیه موجود، از تا کسی تا اتوبوس و تراموای را آزمودیم. ساعت هائی نیز بر کاشی های خردلی رنگ خیابان های شهر که خاص صوفیه است و چون باران بخورد لیز می شود، یله شدیم. تا آنجا که وقت اجازه می داد به سوراخ سنبه ها سرزدیم: يك کلیسای کوچک که بوی شمع در فضای آن پیچیده بود و شعله های زرد لرزان در محوطه تاریک آن، قاصدان خاموشی بودند در میان دیار نیستی و هستی؛ يك موزه نقاشی معاصر و چند مغازه ...

آفتاب پریده رنگی بر شهر می تابید و هوا، معتدلی بود که دم به سردی می زد. روز شنبه بود و شهر کم و بیش خلوت. به تنها جمعیتی که بر می خوردیم، دسته سیاح های یونانی بود که در ایام تعطیل «پاک» به صورت فوجی به بلغارستان هجوم آورده بودند.

بعد از ظهر به دیدار کوه ویتوش Vitosha رفتیم که در جنوب صوفیه، در

فاصله هشت کیلومتری شهر قرار دارد. تا کسی گرفتیم و روانه شدیم. بیرون شهر، در دامنه کوه ویلاهای اعیانی‌ای دیده می‌شد که از قراری که راننده تا کسی می‌گفت متعلق به سران حزب و بلند پایگان کشور بود.

ویتوشا کوه سرسبزی است که ۲۲۹۰ متر بلندی دارد. از راه اسفالت شده پاییزه‌ای پیچ پیچان بالا رفتیم. همه بدنه کوه پوشیده بود از درخت، به استثنای تارک آن که سفیدی برف بر آن، آن را چون خود سیمینی می‌نمود. کاج‌های بلند بازیک در گروه پیشمار خود، عزت اندوهباری داشتند، چون یاران همدمی که در کنار هم هستند و هرگز به هم نمی‌رسند.

در انتهای راه نزدیک هتلی پیاده شدیم. مرحله دیگری مانده بود که خواستیم آن را پیاده ببیم. چون کفش‌هایمان آمادگی نداشت، روی برف‌های تراکم شده لیز می‌خوردیم. می‌بایست با احتیاط قدم برداشت. گاهی قدم تا زانو در حفره‌های برف فرو می‌رفت.

سرانجام رسیدیم. عده‌ای هنوز در آن حول و حوش اسکی بازی می‌کردند. هوای برنده قوی‌ای بود، از روی برف که بر می‌خاست، خالص مانند براده بلور. ساعتی زیر آفتاب پریده رنگ بعد از ظهر روی نیمکت نشستیم و به تماشای ستیغ برفین کوهسار پرداختیم.

« ادامه دارد »

